

تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک

فارسی و آذربایجانی

مقدمه

سابقاً موضوع زبان دیرین آذربایجان، نظریه‌های مبهم و از مسائلی مورد اختلاف محسوب میشد و متتبعان و محققان درباره تاریخ و کیفیت تحول زبان در این سرزمین، نظرهای گوناگون داشتند، ولی امروز از پرتو آثار و مدارک و اسنادیکه در دست است بحثی درباره اصل موضوع یعنی زبان دیرین آذربایجان نیست. بعبارت دیگر اگر در گذشته هم محققان مصروف ایضاح و اثبات اصل موضوع یعنی ایرانی بودن زبان آذربایجان بود، امروزه کوشش متتبعان و دانشمندان متوجه تحقیق و استقراء در آثار و مظاهر زبان آذری میباشد. کوشش در راه نشر و احیاء آثار و مدارک مربوط بزبان دیرین آذربایجان در سه زمینه صورت میگیرد:

اولاً: جمع آوری و نشر آثار باقیمانده از زبان آذری کهن.

ثانیاً: گرز آوری و کشف و ایضاح مواد و عناصر آذری و ایرانی موجود در زبان کنونی آذربایجان.

ثالثاً: تحقیق درباره لهجه‌های ایرانی موجود در آذربایجان فعلی و تتبع در زمینه حدود و کیفیت ارتباط این لهجه‌ها با زبان دیرین آذربایجان^۱.

موضوع رساله حاضر که بتشویق و راهنمایی استاد دانشمند آقای دکتر ماهیار

۱- خدمت دانشکده ادبیات تبریز و نشریه دانشکده در زمینه این مسائل، مکشوف و معروف نظر خوانندگان محترم میباشد. برای کارهای انجام شده در این سه زمینه رجوع شود بمقدمه‌ایکه آقای دکتر مرتضوی بر رساله «تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی» از آقای هوشنگ ارژنگی نوشته‌اند.

نوابی نگاشته شده است و اینک با اجازه هیأت محترم تحریریه نشریه دانشکده ادبیات تبریز از نظر خوانندگان محترم میگذرد، مربوط به قسم دوم از تتبعات سه گانه است که در بالا گذشت.

یکی از شعب اساسی تحقیق درباره مواد و عناصر ایرانی موجود در زبان کنونی آذربایجان، روشن ساختن وجوه و موارد اشتراك تعبيرات و اصطلاحات و امثال زبان فارسی و لهجه های دیگر ایرانی از يك سو و زبان کنونی آذربایجان از سوی دیگر است و کوشش در این زمینه تا جائیکه نگارنده میداند، با همت یکی از فارغ التحصیلان سابق این دانشکده یعنی آقای هوشنگ ارژنگی آغاز شده است!

تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی که در این رساله دیده میشود، مکمل تحقیق آقای ارژنگی و غیر از مواد است که ایشان در این باره بدست داده اند؛ با استثنای ۶۶ مورد که مصرحاً بنام ایشان ثبت شده است و امید است دنباله این گردآوری قطع نشود تا بصورت مجموعه کاملی در آید.

تعبیرات و اصطلاحات و امثال ایرانی در زبان کنونی آذربایجان روی هم رفته بر سه دسته تقسیم میشوند:

۱- مواردیکه تمام واژه ها شکل ایرانی خود را حفظ کرده اند مانند:

(کور و پشیمان) kor pešmân

۲- اصطلاحات و امثالی که قسمت اعظم آنها را واژه های ایرانی تشکیل میدهد

و تقریباً فقط فعل آنها ترکی است مانند:

(مال دنیا بدنیا میماند) dūnyâ māli dūnyâdâ šaiâr ya:

(نفس آخر کشیدن) āxir nafasi cakmâx

۱- قسمتی از رساله آقای ارژنگی در شماره ۱ و ۲ سال نهم و شماره ۱ سال دهم در

نشریه دانشکده بچاپ رسیده و نیز جداگانه بصورت رساله مستقلی در شهریور ۱۳۳۷ انتشار یافته است.

۳- آنهائی که با حفظ معنی و مفهوم اصلی بزبان کنونی برگردانده شده اند

مانند :

(چشم آب نمیخورد) gözüm su içmir.

(جا بجا کردن) yer ba yer elamâx

علاوه بر تعبیرات و اصطلاحات و امثال خیلی مشهور و همچنین مواردی که نگارنده برای اطلاع از استعمال آنها در زبان فارسی از استادان و دوستان عزیز فارسی زبان کمک گرفته است و خود را مدیون الطاف آنان میداند، منابع عمده تعبیرات و اصطلاحات و امثال زبان پارسی که در این مجموعه از آنها استفاده شده از اینقرار است :

امثال و حکم دهخدا تألیف علامه دهخدا چهار جلد که باعلامت احد

نشان داده شده است.

منثور طلائی « دانشپور جلد اول » » » مط

نشان داده شده است.

فرهنگ آموزگار « آموزگار یک جلد » » فا

نشان داده شده است.

فرهنگ عوام « امیر قلی امینی » » » فع

نشان داده شده است.

مواردی که باعلامت ستاره مشخص شده است، از آقای ارژنگی است^۱.

۱- حروف قراردادی که برای آوانوشت کلمات آذربایجانی بکار رفته، همانهاست که

در رساله آقای ارژنگی مورد استفاده قرار گرفته است.

â

âbri getmâx	آبرو رفتن
« tøkûlmâx	آبرو ریختن
âbrəsenən sâtən âldəlâr	آبرویش را خریدند نکمط
âcəx šâpəsi vâr	در خانه باز (کسیکه دائماً در خانه اش بر روی مهمانان باز باشد) نکفع (در باز دارد)
âdâm šojâldəxjân haris olâr	آدم که پیر شد، حریص میشود. نکفع
âdâm kimin dânošmâx	مثل آدم حرفزدن نکفع
âdâmən evinin pišiyida šašaķ olsun	گربه خانه هم باید مقبول باشد نکاحد
âdâm ki dâš âltənnân cəxmiyip	آدم که از زیر بته بیرون نیامده است نکاحد
âdən gatima	اسمش را نیاور،
âllâh vurân âvâjən sasi cəxmâz	چوب خدا صدا ندارد نکمط
âllâh yâxji yol versin	خدا راه بدهد
« uzâx elasin	خدا بدور
« elamasin	خدا نکند
« yolundâ	در راه خدا
« tutâr	خدا گیر شدن
(خدا می گیرد)	مسلمانان مسلمانان بترسید از معرفت حق
	که چون بگرفت پیش آرد هزاران کار مستنکر (جوامع الحکایات عوفی)
âllâh âllâh elamâx	خدا خدا کردن
âllâhâ panâh âpârmâx	بخدا پناه بردن
âllâh sabir versin	خدا صبر دهد
« sizün sâyazi bizim bâšəməzdân asgiķ elamasin	خدا سایه شمارا از سر ما کم نکند
âllâhləx iddiâsi elir	اگر خدا نبود، ادعای خدائی میکرد. نکمط
(ادعای خدائی میکند)	
âlt üst elamâx	زیر و رو کردن نکفا
âltâ caķmâx	بالا کشیدن (مال کسی را خوردن) نکفا
(زیر کشیدن)	
âllâhi akbar	الله اکبر (در مقام تعجب) نکفا

ânni âcəx	گشاده پیشانی
ây-bircaḳ	گیس سفید نك فا
âyılâr şâlmâx	گریان ماندن
âyər yüngül elir	سبك و سنگین میکند نك مط
âyzun âyrəmâsən	دهنت درد نکند
âyzi issi yerda di (دهنش جای گرم است)	نفس از جای گرم بیرون آمدن (امیدداشتن) نك فا
âyəzdân yeka dâneşmâx	حرفهای از دهان خود گنده تر زدن نك فاع
âyəz kiliddanmâx	کلیدشدن دهان (قادر بحرف زدن نبودن) نك فاع
âyəzâ şowut âlmâx (قاوت در دهن گرفتن)	آرد در دهن بودن (اجباراً سکوت کردن) نك فاع
âyəz âyəzâ şoymâx	دهن بدهن گذاشتن نك مط
âyəz aymâx	دهن کجی کردن نك مط
âradân âpârmâx	از میان بردن
âriya gatimâx	بمیان آوردن
« şoymâx	بمیان گذاشتن
âradân getmâx	از میان رفتن
âracələx elamâx	میانجیگری کردن
ârziya yetişmâx	بآرزو رسیدن
ârzi uralda şâlmâx	آرزو بدل ماندن
âsib yetirmâx	آسیب رساندن
âtdân âtdân işlamâx	زیر زیر کی کار کردن
âvâra olmâx	آواره شدن
âxir nafasi caḳmâx	نفس آخر کشیدن (مردن) نك فا
âyâ diyir san bāt man cəxəm (بماه میگوید تو غروب کن من در آیم)	بماه میگوید در نیا که من در آمدم نك مط
âzâr caḳmâx	آزار کشیدن نك فا
âžləx caḳmâx	گر سنگی کشیدن

a

adab elamâx
afsus yemâx

ادب کردن
افسوس خوردن

ahammiyat vermâx	اهمیت دادن
ahammiyatdan düšmâx	از اهمیت افتادن
» sâlmâx	» انداختن
ahli dayir	اهلش نیست
aĸs caĸmâx	عکس کشیدن
» düšmâx	» افتادن
» sâlmâx	» انداختن
alâmat ʒoymâx	علامت گذاشتن
» vermâx	» دادن
al-âÿer olmâx	دست سنگین بودن نک‌ف‌ع
al-âpârmâx	دست بردن
al-âlti (زیر دست)	زیر سر گذاشته، زیر زیرکی، زیر دست
al-ayâx vœrmâx	دست و پا زدن
ala galmâx	بدست آمدن
alala vœrmâx	دست بردست زدن (پشیمان شدن) نک‌فا*
» » sÿurtmâx	دست بدست مالیدن (پشیمان شدن) نک‌احد*
alayimi aladim, ʒalbirimida göydan âslâdœm (الکم را بیختم غربالم را از آسمان آویختم)	آرد خود را بیختم، آرد بیز را آویختم نک‌احد
alam- Œanga sâlmâx	الم شنگه انداختن
al-ba-yaxa olmâx	دست بیخه شدن نک‌فا
aldan ala dolânmx (از دست بدست گشتن)	دست بدست گشتن
al göz üsta ʒoymâx (دست بر روی چشم نهادن)	انگشت بردیده نهادن نک‌احد*
al duviya götümâx	دست بدعا برداشتن نک‌فا
ali bœrkün vali bâšœnâ ʒoymâx (کلاه علی را سر ولی گذاشتن)	علی را سر ولی گذاشتن (از این و آن بوام گرفتن و بوامداران دیگر پرداختن) نک‌ف‌ع
alina su dâ tœkammaz	بدستش آب هم نمیتواند بریزد*
alinin dâli ʒâbâÿœn tânœmœr	پشت و روی دستش را نمیشناسد
alinnan galmaz	از دستش بر نمیاید

ali şâşen'er pul galajâx	دستش میخارد پول گپرش میآید نك فع
alinnan tanga galip	از دستش بتنگ آمده
alin dâl'sen dâylâmâx	پشت دست را داغ کردن نك فع
al kasilmâx	دست بریده شدن از چیزی (مجروم شدن از چیزی) نك فع
alün göti üzün yu (دستت را بردار، رویت را بشوی)	آب بخواه و دست بشوی (کار تمام شد) نك فع
al-müzdi	دست مزد
al üzüvi yu manida ye	دست و روت را بشوی، مرا هم بخور نك احد
alüzi öpür	دست شما را میبوسد (وقتی از طفل احوالپرسی کنند، پدر یا مادرش میگوید) نك فع
al üsta al gatimâx (دست بالای دست آوردن)	دست بالای دست نك احد*
al vermâx	دست دادن
» »	دست دادن (میسر و فراهم شدن) نك فع
amala galmâx	عمل آمدن (درست شدن، رسیدن) نك فا
amr vermâx	امر دادن
andâza tutmâx	اندازه گرفتن
angi laxliyip	آرواره اش لغ شده نك فع
a'lin âz'ep	عقلش را گم کرده
a'li topu'undâ di (عقلش در پاشنه اش هست)	عقل از پاشنه در آمدن نك فع
ar ârvâd'en toprâ'ën bir yerdan götürüplar	گل زن و شوهر را از یک تفرار برداشته اند نك احد
(خاک زن و شوهر را از یک جا برداشته اند)	
asar şoymâx	اثر گذاشتن
« vermâx	اثر دادن
atâj'el'ox	گوشت تلخی (۱)
atayinnan tutdum	از دامنش گرفتم (با و متوسل شدم)
	یک شب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت- داد خود را زان مه بیدادگر خواهم گرفت
atir cakmâx	عطر کشیدن نك فا

bâš ašâviya sâlmâx	سر بزیر انداختن
bâšâ dūšmâx (بسرافتادن)	سرافتادن (متوجه شدن)
bâši maššuldi	سرش مشغول است
bâš yoxâ cəxârtmâx (سر به نیست در آوردن)	سر به نیست کردن نکفا
bâzârən gōzün cəxârtmâx	چشم بازار را در آوردن (بابی سلیقمکی خرید کردن) نکفج
bâzi bâzi dâiyiyada bâzi? (بازی بازی برای دای هم بازی؟)	بازی بازی باریش بابا هم بازی؟ نکاحد
bad-xâb olmâx	بد خواب شدن
bad-âdat olmâx	بد عادت شدن نکفا
bad-šowullux elamâx	بدقولی کردن
bahra gōtümâx	بهره برداشتن نکفا
balây-i -nâgahân kimin	مثل بالای ناگهان نکاحد*
balad tutmâx	بلد گرفتن (راهنما و راهبر با خود بردن) نکفا
balâ cakmâx	بلا کشیدن نکفا
balkani akšan cu'undur bitar (بلکه را بکاری، چغندر میروید.)	کاشکی را کاشتند، سبز نشد نکاحد
baYişlamâx	بخشیدن (گذشت کردن-ازمال و طلب گذشتن) نکفا
barakat vermâx	برکت دادن نکفا
barš tutmâx	برق گرفتن
bat vurmâx	بند زدن نکفا
bat sôlmâx	بند انداختن نکفا
batdamâx	بند کردن - بماهم بند کردی؟ نکمط
be-dâmâx	بیدماغ (بیدل-افسوده-دلتنگ- اندوهگین) نکفا
be-šâbliyat	بی قابلیت نکفا
be-kârâ	بیکاره (تنبلی-بی هنر-بی جوهر) نکفا
be-kâr ləxdân milcašəymâx (... راندن)	از بیکاری هکس پراندن نکفج
bel vurmâx	بیل زدن نکفا
birinin âhi tutmâx	آه کس گرفتن (نفرینش اثر کردن) نکفج
ârzənən dâdən bûlmâx	مزه دهن کسی را دانستن نکفا

- birinin ârzænən sâšæzæn oʻurlâmâx سقر دهن کسی را دزدیدن (۱)
- « alina su tökmâx آب پاکی بدست کسی ریختن نک احد
- « alina iš vermâx کار دست کسی دادن (وسیله زحمت برای کسی فراهم کردن) نک فع
- « alina rak soymâx دست کسی حنا گذاشتن نک احد*
(دست کسی رنگ گذاشتن)
- « cörayin kasmâx نان کسی را بریدن (در آمد کسی را بریدن) نک فا
- « cinadâni boş olmâx چمنه کسی خالی بودن نک فا
- « dišin sâymâx دندان کسی شمردن (کسی را کامل شناختن) نک فا*
- « gözün uzâxdâ görmâx چشم کسی را دوردیدن نک فع
- « šâbâvændâ toprâx olmâx پیش کسی خاک شدن نک فا
- « gözünün zahrin âlmâx زهر چشم کسی گرفتن (کسی را از خود ترساندن) نک فا
- « šânən šüšiya tutmâx خون کسی را توی شیشه کردن نک فع*
(خون کسی را بشیشه گرفتن)
- « jânən âlmâx جان کسی گرفتن نک فا
- « kînasi ürakda olmâx کینه کسی در دل داشتن نک فا
- « sasin šözâmâx صدای کسی را بلند کردن (کسی را خشمگین کردن) نک فع
- birinnan söz âlmâx حرف از کسی در آوردن نک فع
(حرف از کسی گرفتن)
- birinin šoltuxlârənâ šârpöz yerlašdirmâx هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن
(هندوانه زیر بغل کسی جادادن)
- birinin ürayina dâv cakmâx آتش بدل کسی زدن نک فع
(داغ بدل کسی کشیدن)
- « üzün yera sâlmâx روی کسی بزمین زدن (خواهش کسی نپذیرفتن) نک فا
(روی کسی بزمین انداختن)
- « üzrün istamâx عذر کسی خواستن
- « üstüna al šözâmâx دست روی کسی بلند کردن (کتک زدن)
- bir- âlam یک عالمه
- bir- âröz oxumâx یک دهن خواندن

biraldan sas cəxmâz (از یک دست صدا در نمی آید.)	یک دست صدا ندارد نک ف ع *
birbirina vurmâx	به هم زدن نک فا
bir dari bir sümük	یک پوست و یک استخوان
bir doyun şârən	یک شکم سیر نک احد
bir göz yumup âcəm sâhâtdâ (در یک ساعت چشم بستن و باز کردن)	در یک چشم بهم زدن
bir-şalam	یک قلم نک ف ع
bir su icim sâhât dâ (در یک ساعت آب خوردن)	در یک آب خوردن
bir şeyə göz tikmâx	چشم بر چیزی دوختن نک ف ع
bir-taraflex elamâx	یک طرفه کردن (کار را خاتمه دادن) نک فا
bir tuka band olmâx	بموتی بند بودن (کار بجای بدر رسیدن - نزدیک پاره شدن رشته) نک فا
bir zâtdâ alinan verir	چیزی هم دستی میدهد
bizim gözümüz şorudi? (معمولا در ترکی آذربایجانی در مورد تماشای چیزی گفته میشود.)	چشم ما شور بود؟ (چرا تا من آمدم شما رفتید؟) نک فا
bizim zahmatlarinan?	با زحمات ما؟
binə şoymâx	بنا گذاشتن نک فا
boy cakmâx	قد کشیدن نک فا
boynumâ düşdi	بگردنم افتاد (مجبور شدم)
boynum sənşən	گردنم بشکند (وقت اظهار تأسف گفته میشود) نک ف ع *
boynunnân âtdi	از گردنش انداخت
böhtân vurmâx	بهتان زدن نک فا
börküvi şoy şâbârvâvâ (کلاهت را پشت بگذار)	کلاهت را قاضی کن نک احد *
bu aldan	از این دست (از این طرف)
bu bâşdân o bâşâ	از این سر تا آن سر
budur ki vâr	همین است که هست
bu hârâ o hârâ	این کجا و آن کجا
buruzâ vermâx	بروز دادن نک فا

buz bâylâmâx

یخ بستن نکفا

C

câdər kimin

مثل چادر (درختهای انبوه با گل‌های سپید) نکاحد

cârməxâ caḳâm̄x

بچارمیخ کشیدن نکفا

cāram kasildi

راه چاره‌ام قطع شد

(چاره‌ام قطع شد)

caka caka

کشان کشان*

cahcaha vər̄mâx

چهچه زدن

cap düšmâx

چپ افتادن (با کسی بدشدن) نکفا

cešmaḳ vurmâx

چشمک‌زدن نکفا

sâmân âltənnân su yeritmâx

آب زیر کاه بودن

(آب از زیر کاه راندن)

cox gūlan cox âylâr

هر که خندیدد بیش، بیش‌گریست نکاحد

cörayi ceyniyip âdâmən

نان را نمی‌جووند دهن آدمی بگذارند نکاحد*

âvzənâ soymâzlâr.

پژوهشگاه علوم انسانی
 مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

dâdâ yetiâšmâx

بداد رسیدن

dâli šâlmâx

عقب ماندن نکفا

dâli caḳmâx

عقب کشیدن نکفا

dâli düšmâx

عقب افتادن

dâli šâbâx elamâx

پس وپیش کردن

dâli vurmâx

عقب زدن

dâlejân getmâx

دنبال (کاری) رفتن

dâleđâ durmâx

بشت کسی را داشتن (از او حمایت کردن) نکف

(در پشت ایستادن)

dâli dâli getmâx

عقب عقب‌رفتن

dâvânâx sâlmâx

تفرقه انداختن

dâmâr dâmâr olmâx

رگ برگ شدن

dânəšmâx gümüşdan olsâ	اگر گفتن سیم است، خاموشی زر است نک احد
dânəšmâmâx ʒəzəldân di	
dârâ cakmâx	بدار کشیدن
dârâ vurmâx	بدار زدن
dâš kimin	مثل سنگ (گران خواب، دل سخت، سنگین) نک احد
dâšâ bâsmâx (بسنگ بستن)	سنگسار کردن
dāvâ sâlmâx	دعوا انداختن
dāvâ düšmâx	دعوا افتادن
dāvâni ʒözâmâx	دعوا را بلند کردن
yâtətmâx	دعوا را خواباندن
dabba cəxârtmâx	دبه در آوردن نک فاع *
dadam galdi gözümün	یدرم جلو چشم آمد (رنج و آزار بسیار دیدم) نک فاع *
ʒâbâʔənâ	
dadan yâxji, nanan yâxji...	بدرت خوب، مادرت خوب، ... (وقتی خواهند با کسی از درمسالت درآیند، گفته میشود) (۱)
dalil gatimâx	دلیل آوردن نک فا
damir cârəx giyip, damir	کفتی و عصای آهنین کردن و بدنبال کسی رفتن نک احد
asâ götümâx, birinin dâləʒjân getmâx	
dard-i-sar vermâx	در دسر دادن
darvâzânən ʒâpəsən	در دروازه را توان بست، دهان خلق را نمیتوان بست نک فاع *
bâʔ lāmâx olâr, xalʒin âʔzən bâʔ lāmâx olmâz .	
dariya sâmân tappâx	کاه تو پوست کردن
dasta gül kimin	مثل دسته گل (کودکی پاکیزه) نک فاع
dastur vermâx	دستور دادن
davâmnân düšmâx	از دوام افتادن
daxil olmâx	دخل داشتن (درآمد داشتن) نک فا
dayišaķ düšmâx	عوضی افتادن
dayišaķ sâlmâx	عوضی انداختن
daymâx	بر خوردن (حرف باو برخورد) نک فا

dedux demamiš	گفتیمان نگفتیمان نکاحد
demâx olmur gözün üsta şâşun vâr.	نمیشود گفت بالای چشمت ابروست
dev şulâvânâ şurşuşum. (بگوش دیوسرب)	گوش شیطان کر نکاحد
dev kimin	مثل دیو (باجهه کلان) نکاحد
dêrnâx dêrnâvâ vurmâx (ناخن به ناخن زدن)	ناخن برهم زدن (بین دونفر یا یکعده جنگ انداختن) نکفع
dil âşmâx	زبان باز کردن
dil cêxârtmâx	زبان در آوردن*
dil şâmmâz	زبان نفهم نکفا
dil kasmâx	زبان بریدن (ساکت کردن کسی) نکفا
dil tøkâmâx	زبان ریختن (پرحرفی کردن) نکفع
dildan tük bitmâx (مو از زبان روئیدن)	مو از زبان بر آمدن نکاحد
dillara düşmâx (بزبانها افتادن)	بسر زبان افتادن نکفا
dilli bâşli	سر زباندار
dili hânsi tarafa cöyürsan. cönar	زبان را بهر طرف بگردانی، میگردد نکاحد*
dili yumuşâx	نرم زبان نکفا
dil-sard olmâx	دلسرد شدن نکفا
dil vermâx	زبان دادن (چاپلوسی کردن) نکفا
dil tutmâx	زبان گرفتن
diri âhâk	آهک زنده (آهک آب ندیده) نکفا
diriya dirriğ garağ (زنده را زندگی باید)	آدم زنده زندگی میخواهد نکاحد*
dişin dibinnan	از بین دندان نکاحد
dizlari şujâxlâmâx (زانوها را بغل کردن)	پس زانو نشستن (غمگین و اندوهناک بودن) نکفع
dodâx büzmâx	لب برچیدن (آماده گریستن شدن) نکفا

dodâx dodâxdân sötümadi	لب از لب بر نداشت
doʋurdân?	راستی؛ (در مقام تعجب) نکفا
döralamâx	دور کردن (احاطه کردن) نکفا
dört-duvâr	چهار دیواری
dörd ayâxli şâcêr (چهارپائی میدود)	چهار نعل میدود نکمط
duvâli olup	دعائی شده نکمط
duvâr kimin	مثل دیوار (ساکت-بی جنبش) نکاحد
dünyâni iki alli yâpêşep	دنیا را دو دستی چسبیده نکاحد*
dünyâ mâli dünyâdâ şâlâr	مال دنیا بدنیا میماند نکاحد*
dünyâ görmüş	دنیا دیده نکفا
dünyânên issi soyuʋ un görmâx	سرد و گرم روزگار دیدن
düzatma	ساختگی (مصنوعی) نکفا
düz söz istisan uşâxdân soruş (..... بپرس)	حرف راست میخواهی از بچه بشنو نکمط*

E

ehtimâl vermâx	احتمال دادن
ehtirâm sâxlâmâx	احترام نگهداشتن
« yerina gatimâx	احترام بجای آوردن
ela getdi ki dâlêsenâdâ bâxmâdi	چنان رفت که پشتش هم نگاه نکرد
ela bir Ki yolâ boşludi	مثل اینکه راه قرض دارد
e'tibâri yoxdi	اعتبار ندارد نکفا
eşşak̄ gati ma'raka yûkla	خر بیار و باقلا بارکن* نک فح
(خر بیار و معرکه بارکن)	خر بیار و معرکه بارکن = خر بیار و باقلی بارکن نکاحد
eşşayim ölma yonjâ bitinjan (خرم نمیر تاروئیدن یونجه)	بفارسی عامیانه در این مورد گفته میشود :
کمبزه و خیار میاد	بزرگ نمیر بهار میاد
ولی درویش و رامین فخرالدین گرگانی ، تقریباً بنظیر آن برمیخوریم :	
خراتوزی که تاسبزه بروید	مثال ما چنان آمد که گوید
eşitmalî	شنیدنی

ešitmiyan kefin olsun (خوش بحالت کسیکه نمیشنوی)	خوشا بحال کسانی که مردند و آواز ترا نشنیدند نک احد
eyb cəxârtmâx	عیب در آوردن
eyb ʒoymâx	عیب گذاشتن
eyb elamaz	عیب نمیکند

F

fâl vurmâx	فال زدن نک فا
fâl fâl elamâx	فال فال کردن (میوه را قاش کردن) نک فا*
fâytun âti kimin	مثل دواسب کالسکه (همراه-شبیهِ) نک احد*
favvâra kimin	مثل فواره (خونی جهان و بسیار) نک احد*
fiḵrdan dūšmâx	از فکر افتادن
fikra galmâx	بفکر آمدن
fikra getmâx (بفکر رفتن)	بفکر فرو رفتن
fikrdan gešmâx	از فکر گذشتن
fikra yetišmâx	بفکر رسیدن
fišâr galmâx	فشار آمدن
« vermâx	فشار دادن



gecannar gecip	گذشته‌ها گذشته
gecinmâx, gecinajâx	گذران
geci sak ^ʒ ali kimin	مثل ریش بز (ریشی کوتاه و سر تیز) نک احد
geja yâr ^ʒ si	نصف شب
get išivin dâl ^ʒ s ^ʒ njân	برو بی کارت
gež galdı tez örgašdi (دیر آمد وزود یاد گرفت)	دیر آمد وزود استاد شد
gira sâlmâx	گیر انداختن نک فع
gira vermâx	گیر دادن (کسی را گرفتار کردن) نک فا
gira gatimâx	گیر آوردن (پیدا کردن) نک فا

gir elamâx	گیر کردن (دچار مشکل شدن) نک فا
göza daymâx	بچشم خوردن
göza vurmâx	بچشم زدن (چیز زنده)
gözdan itmâx	از چشم گم شدن
göz Şaşuvâ âşîŞ dayiram ki	خاطر خواه چشم و ابرویت هستم مگر؟ نک مط
göz Şorxmâx	چشم ترسیدن (آزمودن-پرهیز کردن-بیمناک شدن) نک فا
gözlari dörd olur	چشمهایش چهارتا میشود
gözlari âlmâ darir sabada sâlêr	چشمهایش آلبالو گیلاس می چیند نک مط
(چشمهایش سیب می چیند توی سبد می اندازد)	
görajâx gözi olmâmâx	چشم دیدن چیزی یا کسی را نداشتن نک فاع
gözüm su işmir	چشمم آب نمیخورد نک فا*
gözün zahrin âlmâx	زهر چشم گرفتن (کسی را از خود ترساندن) نک فا
gözünnan ot Şâxdi	برق از چشمش پرید نک مط
(آتش از چشمش بلند شد)	
gözün olsun	چشمت باشد (مواظب باش)
göz yol cakmâx	چشم راه افتادن
(چشم راه کشیدن)	
göz yumup âvêz âşmâx	چشم را بهم گذاشتن و دهان باز کردن نک احاد
göy yera galmaz	آسمان بزمن نمیاد نک احاد
gül elamâx	گل کردن (ممتاز شدن) نک فاع
gülmâx tutmâx	خنده گرفتن
‘ galmâx	خنده آمدن

9

Şabâvâ getmâx	پیشرفت کردن
Şân âylâmâx	خون گریستن (گریه بسیار کردن) نک فا
Şânât âltênâ âlmâx	زیر پر گرفتن (نگاهداری کردن) نک فا
Şânni picâx olmâx	کارد و خون بودن (سخت با یکدیگر دشمن بودن) نک فاع
(کارد خون آلود بودن)	
Şâpi Şâpi dolânmx	--
Şâpi döymâx	در بدر گشتن
	در زدن

Şapədən geşmir (از درب نمیگذرد)	ازدرب تو نمی‌آید (اینقدر که چاق شده) نک‌مط
Şapəvi bārlâ hamsâyâvi ovri tutmâ (..... دزد مگیر)	درت را ببند همسایهات را دزد مکن نک‌احد*
Şârəşşiya minmâx gârnən sâbənniyip Şâr kimin Şârəşlâmâx Şalamnan dūşmâx Şalama vermâx Şalam elamâx « caķmâx Şalat tutmâx Şama sâlmâx (تیغ انداختن) Şarâr tâppâx Şara Şuna Şoymâx (بروز سیاه گذاشتن)	روی مورچه سوار شدن (بسیار آهسته‌رفتن) نک‌فع شکمش را صابون زده نک‌مط مثل برف نک‌احد وجب کردن از قلم افتادن قلم دادن نک‌فع قلم کردن (بریدن- انداختن) نک‌فا قلم کشیدن غلط گرفتن نک‌فا تیغ زدن (فریب دادن کسی برای پول گرفتن) قرار پیدا کردن بروز سیاه نشان دادن نک‌فا
Şardaş yâxji olseydi, allâh özuna xalş elardi (برادر اگر خوب بود خدا برای خود خلق میکرد)	شريك اگر خوب بود خدا برای خودش اختیار میکرد نک‌فع
Şat kimin Şavâmâ galmâx Şeynâvâ galmâx Şeynâxdân dūşmâx Şeytarmâx Şer vermâx gəzârmâx Şiyâfa tutmâx Şiyâmat elamâx	مثل قند (شیرین) نک‌احد قوام آمدن (بالا آمدن - جوشیدن) نک‌فا بجوش آمدن ازجوش افتادن پرگرداندن (پس دادن) نک‌فا قر دادن (رقصیدن-جنبانیدن کمر) نک‌فا سرخ شدن (خجالت کشیدن) نک‌فا قیافه گرفتن قیامت کردن (باعث هیجان شدن- دادسخن دادن) نک‌فا

Şollâri cœrmâlâmâx	آستین بالا زدن (آماده کار شدن - اقدام کردن) نک فا
Şol vermâx	بازو دادن (یاری کردن) نک فا
Şonâx bir gün iki gün olâr	مهمان یکروز دو روز است نک احد
Şonâʔen üzi gülaş olsun	مهمان خنده رو باشد نک احد
Şorux elamâx	قرق کردن (جائی را ویژه قرار دادن) نک فا
Şorxudân düşmâx	از ترس افتادن
Şowl âlmâx	قول گرفتن نک فا
Şoyuni doʔup (گوسفندش زائیده است)	گاوش زائیده است نک احد
Şulâx kasmâx	گوش بریدن (کیفردادن) نک فا
Şulâʔen dibinnan geşmâx	از بیخ گوش گذشتن (مثال: خطر بزرگی متوجه او شده بود ولی از بیخ گوشش گذشت) نک فع
Şulâx âsmâx (گوش آویختن)	آویزه گوش کردن (اطاعت نمودن)
Şulâx vermâx	گوش دادن
Şulâʔem getdi	گوشم رفت
Şulâx zakda olmâx	گوش بزنگ بودن نک احد
Şulâʔen dâlâsen görmâx	پشت گوش را دیدن
Şur'a cakmâx	قرعه کشیدن نک فا
Şurdi olmâx	کرم داشتن (حسد داشتن) نک فا*
Şurtuldi getdi	تمام شد و رفت
Şussa vermâx	غصه دادن
« yemâx	غصه خوردن
Şuş dili oxumâx	زبان سیمرخ خواندن نک فا
Şuti kimin	مثل قوتی (خانه کوچک و دارای همه لوازم با پاکیزگی و ظرافتی بسیار) نک احد
Şuzâriş vermâx	گزارش دادن نک فا

H

hâlâ galmax	بحال آمدن
hâli yerina galdi	حالش جا آمد نکفع
hâldân hâlâ şâlmâx	از حالی بحالی ماندن
hâmâm kimin	مثل حمام (جامه یا مکانی گرم) نکاحد
hâmâmçêlâr kimin	مثل حمامیها (بی شرم-گردکننده و برنده غذاها از سفره) نکاحد
hâmmi bâtmândi (همه منند)	همه منید پس نیم من کو؟ نکاحد
hây sâlmâx	هیا هو انداختن نکفا
habsa düşmax	بحبس افتادن
hadara vermâx	بهدر دادن
hafta xiyâl (هفته خیال)	هردم خیال نکاحد
halâlîx istamâx	حلالی خواستن نکفا
hamla gatimâx	حمله آوردن
hamla tutmâx	حمله گرفتن (دچار ناخوشی عصبی و سخت شدن) نکفا
hanâ su'î kimin	مثل آب حنا (چائی کمرنگ) نکاحد
harakat vermâx	حرکت دادن
harakata galmâx	بحرکت آمدن
hasrat cakmâx	حسرت کشیدن
hazz âpârmâx	حظ بردن
hesâbâ galmax	بحساب آمدن
hesâbâ şoymâx	بحساب گذاشتن
hesâbdân düşmâx	از حساب افتادن
hesâbâ yetişmâx	بحساب رسیدن
heş kasi heş kasin şabrina şoymâzlâr	کسی را بگور کسی نمیگذارند نکاحد
heş zâdi bir zâd elamâx	هیچ چیز را چیزی کردن (بامری اهمیت اهمیت دادن) نکفع
heyvân olmâx	حیوان بودن (ادب و کمال و شعور نداشتن)
hîla vurmâx	حیله زدن
hõ'saladan düşmâx	از حوصله افتادن

hō'sala getmâx	حوصله رفتن
hušdân getmâx	ازهوش رفتن

I

ifāda sâtmâx	افاده فروختن
ijāriya vermâx	باجاره دادن
ijāza vermâx	اجازه دادن
ijāza sizin alizdadi	اجازه دست شماست
iki dilli	دوزبان (۱)
illəx	سالیانه
imtâhân vermâx	امتحان دادن
imzâ vermâx	امضا دادن تک فا
intişâm caķmâx	انتقام کشیدن
islâm gatimâx	اسلام آوردن نک فا
istar istamaz	خواه ناخواه
isuliddin soruşusân?	اصول‌دین میپرسی؟ نک مط
işa caķmâx	بکار کشیدن
işa düşmâx	بکار افتادن
işi şâbâxdân âpârmâx	کار از پیش بردن (ازعهده کار بر آمدن) نک فا
işin icinda olmâx	توی کار بودن (وارد بودن)
işa yetişmâx	بکار رسیدن
işlarinın bâşi dibi yoxdi	کارهایش سر و ته ندارد نک مط*
iştihâ gatiran	اشتها آور نک فا
it kimin	مثل سگ (خشمگین-ترسان-پشیمان-ناپاک) نک احد
it pişik Kimin	مثل سگ و گربه (دو تن همیشه با یکدیگر بجدال) نک احد
ixtilâf sâlmâx	اختلاف انداختن
ixtilâf düşmâx	اختلاف افتادن
iy caķmâx	بو کشیدن

iyňa sâlmârâ yer yoxdi جای سوزن انداختن نیست نک احد*
iz itirmâx ایزگم کردن (۱)

J

jân tutmâx جان گرفتن (سلامتی خود را بازیافتن)
jân şoymâx جان گذاشتن (برس چیزى)
jân bir şâlêb جان دريك قالب نک احد*
jânêmi cöldä tâppâmêşâm جانم را از صحرا نجسته‌ام
(جانم را در صحرا پیدا نکرده‌ام)
jânêvi yâvlâ تنت را چرب کن نک احد*
jahannam ol جهنم شو
jam-i-jür elamâx جمع و جور کردن
javâb vermâx جواب دادن
javâbdân şâlmâx از جواب بازماندن
javâhir kimin مثل جواهر (مردم یا چیز خوب) نک احد*
jilva elamâx جلوه کردن
jilid tutmâx جلد گرفتن
jin bismillâhdân şorxân kimin مثل ابلیس از لاجول گریختن نک احد* علوم انسانی
(مثل ترسیدن جن از بسم الله)
jiyar yândêrmâx جگر سوختن (دل کسی را بدرد آوردن) نک فا* علوم انسانی

K

kâvâz kimin مثل کاغذ (نانی سفید و تنگ) نک احد
kâsâni birinin bâşêndâ sêndêrmâx کاسه و کوزه را سر کسی شکستن نک احد*
kaffâra vermâx کفاره دادن نک فا
kalaķ vurmâx کلاک زدن نک فا
« kasmâx کلاک کسی کشیدن نک فا
kasir galmâx کسر آمدن نک فا

kasālat gatiran	کسالت آور
keš galmâx	کش آمدن (دراز شدن) نک فا
keš getmâx	کش رفتن
kešik vermâx	کشیک دادن نک فا
» caĳmâx	کشیک کشیدن نک فا
kim öla kim şâlâ	که مرده که زنده نک احد
kināya vurmâx	کنایه زدن (گوشه زدن) نک فا
kisa tiĳmâx	کیسه دوختن (امید دریافت پول داشتن) نک فا
kökalmâx	کوک شدن (خشمناک شدن) نک فا
kök vurmâx	کوک زدن (رفع پارگی کردن) نک فا
kömür kimin	مثل زغال (سیاه) نک احد*
kor pešmân	کور و پشیمان نک احد
	نشیند زان سپس کور و پشیمان
	گزیند کارها را مرد نادان
	ویس ورامین فخرالدین گرگانی
küşti tutmâx	کشتی گرفتن
	شرویشگاه علوم Lنی و مطالعات فرهنگی
	رتال جامع علوم انسانی
lablabi kimin	مثل لابلبو (سرخ) نک احد
lazzat âpârmâx	لذت بردن
» vermâx	لذت دادن
low vermâx	لو دادن

M

mâhânâ tutmâx	بیهانه گرفتن نک فا
mâliš vermâx	مالش دادن نک فا
mâtam tutmâx	ماتم گرفتن
madadow kimin	مثل مددو نک احد
mahabbat gözda olâr	محبت در چشم است نک احد

mahaḥbat mahabbat gatirar	محبت محبت آورد نکاحد
» iki bâšli olâr	محبت دوس دارد نکاحد
majâl tâppâx	مجال پیدا کردن
malamiyan ušâ'â sût vermazlar	بچه‌ای را که گریه نکند، شیر نمیدهند
تا نکرید ابر کی خندد چمن ؟	تا نکرید طفل کی نوشد لبن
(مولوی)	
mana xaš dayir	بخرج من نمی‌رود
(بمن خرج نیست)	
manim jân ^{em}	جان من نکفا
marjân kimin	مثل مرجان (سرخ) نکاحد
ma'tal šâlmâx	معطل ماندن
ma'tal šoymâx	معطل گذاشتن
maxmal kimin	مثل مخمل (نرم) نکاحد
m ^{ex} lânmax	میخ کوب شدن (برقرارماندن) نکفا
meyl caḳmâx	میل کشیدن (اشتهاداشتن) نکفا
meymun kimin	مثل میمون (باحرکاتی مضحک- باصورتی زشت) نکاحد
minnat caḳmâx	منت کشیدن
» šoymâx	منت گذاشتن
minmâx	سوار شدن (برکسی چیره شدن) نکفا
ḡöhlat istamâx	مهلت خواستن نکفا
möhlat vermâx	مهلت دادن نکفا
müstajâb olân duvâ dayir	این دعائیست که مستجاب نمیشود نکاحد

N

nâbât kimin	مثل نبات (شیرین) نکاحد
nâcârle'yi na görüsan?	ناچارپرا چه دیدی؟ نکاحد
nafas caḳmâx	نفس کشیدن
» tanga düšmâx	نفس پختنگ افتادن
» kasilmâx	نفس قطع شدن

öz yerinda otumâx سر جای خود نشستن (آرام شدن و حد خود دانستن) نک فا
özün yuxiya vurmâx خود را بخوابزدن

P

pāband olmâx بای بند شدن
pâlân kimin مثل پالان (جامهٔ سطر) نک احد*
pânbox kimin مثل پنجه (دستی نرم-گیسوان یا ریشی سفید) نک احد
parvariš vermâx پرورش دادن
peyvât vurmâx پیوند زدن نک فا
pis fâl vurmâ مزین فال بد کآورد حال بد نک احد

pišik narduvâni burâ gatdi? گربه نردبان را اینجا آورد؛ (در مورد کسی گفته
میشود که بخواهد موضوع ناچیزی را بهانه برای رفتن بجائی قرار دهد بمنظور اطلاع از
کیفیت امری یا غیره) (۱)

piyâlâ kimin مثل پیاله (چشمی گشاده و فراخ) نک احد
püfaķ kimin مثل پفک (سبک و میان تهی) نک احد
püsta kimin مثل پسته (دهانی خرد) نک احد*

پژوهشگاه علوم
رتال جامع علوم انسانی

râs galmâx راست آمدن نک فا
râvânnâmâx روان کردن (یاد گرفتن درس) نک فا
radd olmâx رد شدن (گذشتن-پس رفتن) نک فا
raķ verdi rang âldi رنگ داد و رنگ گرفت نک معط*
raķ tutmâx رنگ گرفتن نک فا
raķ vermâx رنگ پس دادن نک فا
raķ vurmâx رنگزدن (حبیله بکار بردن)
rangina bâx hâlæn xabar âl رنگش را بین حالتش را بپرس نک احد*
ramm âtmâx رمل انداختن نک فا

ravā būlmāx	روا دانستن
riššand elamāx	ریش خند کردن (سر بسر کسی گذاشتن) نک فا
rizāyat vermāx	رضایت دادن (پذیرفتن) نک فا

S

sāhātddārun olsun	ساعتت باشد (بعد از استحمام بکسی گفته میشود) (۱)
sáššez kimin	مثل سقز چسبنده نک احد
sálláná sálláná	سالانه سالانه
saf caḵmāx	صف کشیدن
saššal girow šoymāx (ریش گرو گذاشتن)	ریش گرو دادن (واسطه شدن) نک فا*
salām vermāx	سلام دادن*
sanūn jibūn manim jibim (جیب تو، جیب من)	جیب من و شما یکی است نک مط
sarfasi olmāx	صرفه داشتن نک فا
sarmāyā šoymāx	سرمایه گذاشتن
sas galmāx	صدا آمدن
sas sasa yetišmamāx	صدا بصدا نرسیدن نک فغ
sas oḵxmāx	صدا در آمدن
sas sálmāx	(سر و) صدا انداختن
sassiz	بیصدا
sax tutmāx	سخت گرفتن
saždiya dūšmāx	بسجده افتادن
serca kimin	مثل گنجشک (ضعیف و خرد) نک احد
sifāriš vermāx	سفارش دادن
silli yemāx	سیلی خوردن نک فا
sōhbat dūšmāx	صحبت افتادن

söz ârzendâ şâlmâz	حرف تودهنش بند نمیشود نک مط
(حرف تو دهنش نمی ماند)	
söza düşmâx	بحرف افتادن (دامنه سخن را طول دادن) نک فع
sözi birinin oʻjunâ	حرف را کف دست کسی نهادن (سخن جینی کردن) (۱)
şoymâx	
söza tutmâx	بحرف گرفتن
sözi ârzundâ pişir cəxârt	حرف را در دهان بپز، بیرون بیاور
sözi cöyürmâx	حرف را بیچاندن نک فع
söz üsta durmâx	سرحرف ایستادن (استقامت کردن) نک فا
sözüzi şakarinan kasiram	میان کلامتان شکر نک احد*
(حرفتان را باشکر میبرم)	
su dayişilmâx	آب بآب شدن (تغییر آب و هوا دادن) نک فع
(آب عوض شدن)	
sûrat gôtümâx	صورت برداشتن (سیاهه کالا و دیگر چیزها نوشتن) نک فا
suvâ dönâmâx	آب شدن (شرمنده شدن) نک فا
(بآب بدل شدن)	
sûvâ getmâx	آب رفتن (تنگ شدن جامه برائشستن) نک فع
sülh vermâx	صلح دادن نک فا
süpürğa cakmâx	جارو کشیدن نک فا
	۷
	S
şâhid gatimâx	شاهد آوردن
şâns gatimâx	شانس آوردن
şânsi cakip	شانسش کشیده
şafâ vermâx	شفا دادن
şakka sâlmâx	بشک انداختن
» düşmâx	» افتادن

šakar kimin	مثل شکر (شیرین) نکاحد
šamšir caḵmâx	شمشیر کشیدن
šart bâylâmâx	شرط بستن
šava kimin	مثل شبه (موئی سیاه) نکاحد
šer kimin	مثل شیر (دلیر) نکاحد
šeytân kimin	مثل شیطان (گریز-مچیل-مکار) نکاحد
šikanja vermâx	شکنجه دادن
šikas vermâx	شکست دادن
širin olmâx	شیرین شدن چیزی (تنگیاب و گران شدن آن) نکاحد
šōšâ galmâx	بشوق آمدن
šol tutmâx	شل گرفتن (دنبال نکردن) نکفا
šō'la caḵmâx	شعله کشیدن
šükür yeri vâr	جای شکرش باقیست نکاحد*
šuxluxdân geip	از شوخی گذشته*



T

tâb gatimâx	تاب آوردن (توان داشتن) نکفا
târix soymâx	تاریخ گذاشتن نکفا
tâzâdân	از نو
tab dūšmâx	تاب افتادن
tab kasilmâx	تاب بریدن
tahiyya görmâx	تهنیه دیدن نکفا
tahvil vermâx	تحویل دادن
taḵlîx âllâhâ yârânep	تنهایی بخدا می‌برازد نکاحد
taliya dūšmâx	بتله افتادن
ta'lim vermâx	تعلیم دادن
tandir kimin	مثل تندور (نهایت گرم) نکاحد
tanga soymâx	بتنگ گذاشتن (درفشار نهادن) نکفا
tanzil yemâx	تنزیل خوردن نکفا

tapiĳ âtmâx	لگدانداختن نکفا
tapiĳ yemâx	لگد خوردن نکفا
taraf sâxlâmâx	طرف نگه داشتن (جانبداری کردن) نکفا
tarâzi dibi yera vurmâx	نه ترازو بزمین زدن نکفاجع*
tasaddex vermâx	تصدق دادن نکفا
tasmim tutmâx	تصمیم گرفتن
tašxis vermâx	تشخیص دادن
tašrif âpârmâx	تشریف بردن نکفا
ta'xira sâlmâx	بتأخیر انداختن
« düšmâx	بتأخیر افتادن
tōba sendermâx	توبه شکستن نکفا
toprâvi xabar âpârmâsæn	خاک برایش خبر نبرد نکفاجع*
« caĳdi	خاکش کشیدن نکفاجع
tōziĳ vermâx	توضیح دادن
tōhfalæx âtæn dišin sâymâzlâr	دندان اسب پیشکش را نمییند نکاحد*
(.... نمی شمارند)	
tūfân šâxmâx	توفان بلند شدن نکفا
tūĳdan nâziĳ gælošdân iti	از مو نازکتر از شمشیر تیزتر (پل صراط)
tülki kimin	مثل روباه (گربز و محتال) نکاحد

U

ustâ olmâx	استاد شدن (ماهر بودن) نکفا
ušâx kimin	مثل بچه (ناشکیما) نکاحد
uzâx düšmâx	دور افتادن
uzâxdân uzâvâ	دورا دور
(ازدور بدور)	
uzunâ caĳmâx	پدرازا کشیدن نکفا*

ü

ürakdan üraya yol vâr	از دل بدل راه هست نک احد
» istamâx	از ته دل خواستن نک فا
(از دل خواستن)	
ürak şâxmâx	دل بالا آمدن
» tökülmâx	دل فروریختن
(دل ریختن)	
üraya âlmâx	بدل گرفتن (رنجیدن) نک فا*
ürayi yumuşâx	نرم دل نک فا
ürayi sənəx	دل شکسته (آزرده) نک فا
ürayin bandi şerəlmâx	بند دل پاره شدن نک فا*
ürak yândərmâx	دلسوزی کردن
ürayim gedir	دلم ضعف میرود
(دلم میرود)	
ürayimi vurdi	دلم را زد*
ürayim yerina galdi	دل جا آمد
üzi âcələp	رویش باز شده
üz ba üz olmâx	رو برو شدن
üz cəxârtmâx	رو در آوردن
üz cöyürmâx	رو گردانیدن (دلتنگ از کسی بودن-نگاه کردن) نک فا
üzüna gatimadim	برویش نیاوردم
üzümnan galmir	رویم نمیاد
(از رویم نمیاد)	
üzli	پر رو
üzüna su galip	آب زیر پوستش رفته (یادویده) نک احد
(برویش آب آمده است)	
üz turşâtmâx	روتزش کردن
üz tutmâx	رو گرفتن
üz vurmâx	رو زدن (اصرار کردن)

U

vā ʒoymâx	واگذاشتن
va'da vermâx	وعده دادن نکفا
va'da âlmâx	وعده گرفتن نکفا
varax vurmâx	ورق زدن نکفا
varax cönmâx	ورق برگشتن (اوضاع عوض شدن) نکفا

X

xâna yek olmâx	خانه یک بودن (باهم یگانه بودن) نکفا
xânəmlâr kimin	مثل خانها (مؤدب) نکا احد
xâš xâš kimin	مثل خشخاش (ریزریز با جزائی بسیار خردبخش شده) نکا احد
xâtir istamâx	خاطر خواهی
xabar gatimâx	خبر آوردن
» vermâx	خبر دادن
xabardâr olmâx	خبردار شدن
xalşin ârzənâ dūšmâx	دردهان مردم افتادن
xarâb ʒâlməš	خراب مانده
xarmân kimin	مثل خرمن (گیسوانی انبوه و دراز) نکا احد
xasârat görmâx	خسارت دیدن نکفا*
» yetirmâx	خسارت رساندن نکفا
» vurmâx	خسارت زدن
xat nişân caġmâx	خط نشان کشیدن
xatara dūšmâx	بخطر افتادن
xeyr görmâx	خبر دیدن
xoş gešmâx	خوش گذشتن
xoşâ galan	خوش آیند
xoş galdiz	خوش آمدید (بعد از خدا حافظی)
xoş üz nişân vermadilar	روی خوش نشان ندادند نکمط

Y

yâdâ galmâx	بیاد آمدن
» sâlmâx	بیاد انداختن
yâvli al birinin bâšenâ cakmâx	دست چرب بر سر کسی مالیدن نکاحاد
» tikadi	لقمه چرب است نکاحاد*
yâv vermâx	روغن دادن (روی چیزی روغن ریختن) نکفا
» vurmâx	روغن زدن (روی چیزی روغن مالیدن که درخشان شود) نکفا
yârâ vurmâx	زخم زدن نکفا
yaxjal kimin	مثل یخچال (جائی سرد) نکاحاد
yer âšmâx	جا باز کردن
yer ba yer elamâx	جابجا کردن
yeri olmâx	جا داشتن (شایسته بودن) نکفا
yerina sâlmâx	جا انداختن (استخوان در رفته بدن را بجای خود انداختن) نکفا
yer tutmâx	جا گرفتن
yer vermâx	جا دادن نکفا
yera vurmâx	زمین زدن نکفا
yerinda	بجا
yetišmâx	رسیدن (رسیدن میوه)
yol âzməgəz?	راه را گم کردید چه عجب اینجا تشریف آوردید؟ نکمط
yolâ gatimâx	توی راه آوردن (از راه کج رفتن بازداشتن) نکفع
yolâ getmâx	راه آمدن (سازگاری کردن)*
(براه رفتن)	
yol istamâx	راه خواستن نکفا.
yol kasmâx	راه بریدن نکفا
yol tutmâx	سر راه گرفتن (مانع عبور بودن) نکفا
(راه گرفتن)	
yol vermâx	راه دادن نکفع
yox elamâx	نیست کردن نکفا
yoxsuzlux eyb dayır	نداری عیب نیست نکاحاد

yüngül ayâxləx	سیک پائی (۱)
yüngül	سیک (بی وقر)
yuxi galmâx	خواب آمدن*
yuxi kimin yâdâ galmâx	مثل خواب بیاد آمدن نکاح
yuxi bâšəná vurup (خواب بسرش زده)	بیخوابی بسرش زده
yuxlâtmâx	خواب کردن (فریب دادن) نکفا
yuxâri âpârmâx	بالا بردن (ترقی دادن) نکفا
» getmâx	بالا رفتن (گران شدن بهای کالا) نکفا
» vurmâx	بالا زدن (بالاکشیدن یرده) نکفا
Z	
zabâna cakmâx	زبانته کشیدن نکفا
zâšun kimin	مثل زقوم (سخت ترش) نکاح
zahar kimin	مثل زهر (بسیار تلخ) نکاح
zahar elamâx	زهر کردن (چیزی را بکام کسی تلخ کردن) نکفا
zahr-i-mâr elamâx	زهر مار کردن (خوردن بارنج وزحمت واکراه) نکافع*
zahr câtdâmâx	زهره ترکیدن (ترسیدن) نکفا
zâk vurmâx	زنگ زدن
zamânat vermâx	ضمانت دادن
zanjir kimin	مثل زنجیر (بهم پیوسته) نکاح
zardacüva kimin	مثل زردچوبه (سخت زرد) نکاح
zilla olmâx	ذله شدن نکفع
zīnat vermâx	زینت دادن
ziyârat elamâx	زیارت کردن (دوستان را دیدن) نکفا